

حدیث روز:
پیامبر اسلام (ص)؛ نیرومندترین شما کسی است که هنگام غضب بر خود تسلط داشته باشد.

واحه:
لبت شکر به مستان داد و چشمت می به میخواران
منم کز غایت حیران نه با آتم نه با اینم

اوقات شرعی:
اذان ظهر: ۱۷/۴۸
اذان مغرب: ۱۷/۲۳
اذان صبح (فردا): ۵/۰۶
طلوع خورشید(فردا): ۶/۳۲

وضعیت آب و هوای امروز



تهران



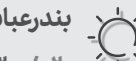
اهواز



اصفهان



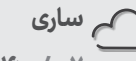
اردبیل



بندرعباس



بجنورد



ساری



شیراز

۲۰ / ۶

۱۶ / ۷

۱۱ / ۰

۳۳ / ۲۰

۱۰ - ۳

۱۴ / ۲

۳۱ / ۱۷

۱۲ / ۸

■ روزنامه فرهنگی، اجتماعی صبح ایران ■ صاحب‌امتیاز: سازمان صداسیماي جمهوری اسلامی‌ایران ■ مدیر مسؤول: مهدی عرفاتی

■ شایده:ISSN۱۷۳۵-۳۶۳۷
■ پایگاه اطلاع رسانی:
www.jamejamonline.ir
www.jamejamdaily.ir
■ پست الکترونیکی:
info@jamejamdaily.ir

■ تهران، بلوار میرداماد، جنب مسجد الغدیر شماره ۱۱۹
■ تلفن:۰۲۱-۲۲۰۰۴۰۰۰ ■ دورنگار تحریریه:۲۳۰۰۴۴۳۲
■ سازمان توزیع: ۶۱۹۳۳۱۱۵ ■ کدپستی: ۱۹۱۱۶۱۸۴۱۳
■ مورمشترکین: ۶۱۹۳۳۱۱۵ ■ سازمان آگهی‌ها: ۴۹۱۰۵۰۰۰
■ شماره پیامک: ۰۱۱۲۴۰-۳۰۰۰ ■ تلفن گویا: ۲۳۰۰۴۴۴۴

■ چاپ: چاپخانه روزنامه جام‌جم

شنبه ۱۵ آبان ۱۴۰۰ | ۳۰ ربیع‌الاول ۱۴۴۳ | ۲۰ صفحه | سال بیست و دوم - شماره ۹۰۷۱ | Saturday - November 6 , 2021

امروز در تاریخ:
✂ اعتراض و مخالفت امام خمینی(ره) با لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی رژیم‌پهلوی(۱۳۴۱ش)
✂ تشکیل دولت غلامرضا اژه‌ای به دستور محمدرضا پهلوی(۱۳۵۷ش)
✂ استعفای دولت موقت و انگاری اموراجرایی کشور به شورای انقلاب(۱۳۵۸ش)
✂ پایان پیروزمندانه نبرد سیمون بولیوار برای آزادی ونزوئلا(۱۸۱۳م)
✂ انتخاب آبراهام لینکلن به ریاست‌جمهوری ایالات‌متحده(۱۸۶۰م)

حکمت ۷۴:
✂ هر نفس انسان، گامی به‌سوی مرگ است، یعنی با هر نفسی که انسان می‌کشد درواقع یک‌قدم به‌سوی اجل خود نزدیک‌تر می‌شود.

تأملاتی در طرح‌ها و عکس‌هایی که درباره ناکامی دزدی دریایی آمریکا منتشر شد

اختاپوسی که دست وپایش را گم کرده است



سپاه پاسداران انقلاب اسلامی چهارشنبه، خبر مقابله با دزدی دریایی آمریکا را منتشر کرد. تنها به خبررسانی هم اکتفا نکرد، فیلم و عکس هم به اندازه کافی منتشر کرد و اجازه داد روایت این ماجرای تاریخی به‌درستی و به صورت کامل شکل بگیرد و طرف دیگر نتواند بخش‌هایی از روایت را به نفع خودش بدزد. فضای مجازی بعد از این واقعه پر شد از عکس، طرح و هشتگ. طبیعتاً در دو سوی درگیری هرکدام از منظری به این ماجرا روایت کردند، اما باید پذیریم که دست‌طرف ایرانی پرتز بود و روایتش کامل‌تر، چون همه چیز مستندنگاری شده بود و تصویر با مخاطب حرف می‌زد. در این نوشتار می‌خواهیم درباره برخی از این طرح‌ها و عکس‌ها حرف بزنیم و بگوییم که ادامه داستان چگونه در گستره عمومی شکل گرفت و چه معناهایی به آن پیوست شد. البته با این تأکید که کاش همیشه در روایت داستان‌هایی از این دست، دست پرتز را داشته باشیم، با مخاطب رو راست باشیم و صادقانه به او اطلاعات دهیم. در این صورت است که مخاطب می‌تواند به روایت ما اعتماد کند و خودش معنایی را که از آن عکس‌ها و فیلم‌ها دریافت می‌کند، ادامه دهد. داستانی که روز چهارشنبه در جریان آن قرار گرفتیم، هنوز ادامه دارد و هنوز ادامه خواهد داشت.



آرش شفاعی

فرهنگ و هنر

منظره‌ای که مشاهده می‌فرمایید

پایش را پیچانده دور آن پای دیگرش و دارد منظره روبه‌رویش را تماشا می‌کند، حالت بدن و فرمی که به خودش گرفته، این حس را به آدم منتقل می‌کند که طرف دارد منظره غروب آفتابی، آبشاری زیبا یا چیزی مانند این را تماشا می‌کند و احتمالاً در دستش فنجان قهوه‌ای هم بوده که در لحظه گرفتن عکس، آن را گذاشته بر لبه میزی تا با تمرکز بیشتری از صحنه روبه‌رویش لذت ببرد. واقعیت اما چیز دیگری است، او منظره‌ای را با این حالت بی‌خیالی و آرامش تماشا نمی‌کند، پیش روی او یک ناو جنگی است، آن هم ناوی متعلق به نیروی دریایی ایالات متحده آمریکا که فقط اسمش پنج ریشتر لرزه به جان خیلی‌ها می‌اندازد. انگار سرباز وطن دارد به ناوگان آمریکایی به زبان بی‌زبانی می‌گوید که شما را عددی نمی‌بینیم، شما که بزرگ‌ترین نیروی دریایی جهان هستید با ناوگانی عظیم و ناوهای هواپیمابر غول‌پیکر که فقط تصویر بلند شدن و نشستن جنگنده‌ها بر روی عرشه آنها، دل خیلی‌ها را می‌لرزاند.

در پوستری که با اتکا به همین عکس تهیه شده است، طراح دست به گزینش زده است. بخشی از کلیت عکس را برش زده است. در اینجا بخش بزرگی از حجم پوستر به پوتین‌های سرباز ایران اختصاص یافته است. با وجود این‌که او بی‌خیال است و از دشمن نمی‌ترسد، طراح با برجسته‌کردن یونیفورم نظامی و پوتین‌های او، عنصر آمادگی و نظم و دیسیپلین نظامی را هم در طرح خود برجسته کرده است. درست است که

پاسدار این سرزمین، ترسی از دشمن به دل ندارد، در برابر دشمن مقتدر خود با آرامش می‌ایستد و اجازه نفوذ به او را نمی‌دهد، این آرامش نافی اقتدار او نیست. ناو آمریکایی به شکل اغراق‌شده‌ای کوچک شده است، انگار تکه یخی است که آب رفته است. اقتداری که ناو آمریکایی داشت در برابر مدافع مرزهای دریایی و بی‌خیالی‌اش در برابر منظره‌ای که دیگر ترسناک نیست، آب شده است و هرچه ناو آمریکایی آب می‌رود، پاسدار وطن بزرگ‌تر می‌شود، به گونه‌ای که دیگر در قاب تصویر هم جا نمی‌شود.



شکار یک حشره مزاحم

طرح بازهم صورت و بسیاری از جزئیات سربازان ایرانی را حذف کرده است. سرباز ایرانی را با یونیفورم سپاه می‌شناسیم. طراح تا توانسته است، بدن او را حذف کرده است. هیچ جزئیاتی از شکل و اندام و قیافه او نمی‌بینیم. چرا؟ چون فرقی نمی‌کند سرباز ایرانی چه شکلی باشد. سرباز ایرانی با اندام و تسلیحاتش شناخته نمی‌شود، به همین دلیل فردیت او چندانی اهمیتی ندارد.

است، این‌که سرباز ایرانی است، پاسدار برای محافظت از مرزهای کشورش، ترسی راه نمی‌دهد. البته که حذف فردیت، مفهومی شرقی هم دارد، که وقتی پای یک ایمان بزرگ به آدم‌ها در برابر محو می‌شوند، آنجایی قطر بازو و خودکار نظامیان باید برجسته شود که پای متر دیگر این معیارها ارزش برجسته کردن ندارند.

همین پاسداری که نمی‌دانیم کیست، لیوانی را روی ناو آمریکایی قرار داده است. منطق این طرح هم مثل طرح قبلی درباره تماشای ناوچنگی است. اغراق در بزرگ‌نمایی سرباز خودی و کوچک‌نمایی دشمن. البته اغراقی که در طرح نشان داده شده، منطقی واقعی دارد. چراکه براساس داستانی روایت می‌شود که همه آن را دیده‌اند. اغراقی که فقط یک تکنیک هنری نیست، بلکه پایي هم در واقعیت دارد. ناو آمریکایی مثل حشره‌ای مزاحم است، مگسی که دائم بیخ گوشت ویز ویز می‌کند. پشه‌ای که مثل جت می‌آید و می‌رود یا زنبوری که عسل نمی‌دهد و فقط نیش می‌زند. آدمیزادی هم در عکس هست که یک مقداری تحمل کرده است این ویزویز کردن و رژه رفتن را و بالاخره حوصله‌اش سر رفته و لیوانی روی حشره مزاحم قرار داده است تا در همان فضای محدود برای خودش ویزویز کند و دنیا دستش بیاید. طراح احتمالاً به آن بیت مشهور حافظ شیراز هم گوشه چشمی داشته که: ای مگس! عرصه سیم‌رغ نه جولانگه توست/ عرض خود می‌بری و زحمت ما می‌داری



آنچه مهم است و به دل عرفانی و وسط بیاید، تسلیحات و معیار مادی جلو می‌برد،

اسطوره‌زدایی از تفنگداران آمریکایی



رولان بارت مقاله مشهوری دارد که در آن به عکسی اشاره می‌کند که در تصویر می‌بینید. در این عکس یک سرباز رنگین‌پوست فرانسوی به پرچم فرانسه سلام نظامی می‌کند. بارت از این تصویر استفاده کرده تا مفهوم امروزین اسطوره را برای مخاطب روشن کند. به نظر او رسانه‌ها کارکردی به

نام اسطوره‌سازی دارند. آنها به پدیده‌های امروزی و عینی معناهایی انضمام می‌کنند تا این پدیده‌ها را به ساحت دوراز دسترس اسطوره وارد کنند. در این تصویر از سرباز فرانسوی اسطوره‌ای ساخته شده است که بدون توجه به رنگ و نژاد، زیر پرچم سه‌رنگ سرزمینش برای جانفشانی آماده است. طراح ایرانی هم احتمالاً به همین مفهوم آشنایی داشته، اما درست برعکس عمل کرده است. او سعی کرده با استفاده از رویدادی در عالم واقع (برخورد نظامی ایران و ناوگان ارتش آمریکا) از تصویر اسطوره‌ای تفنگداران آمریکایی اسطوره‌زدایی کند. اسطوره‌ای که هالیوود آن را در دهه‌های طولانی بر ساخته است. نظامیانی آماده و دورده‌دیده، با تجهیزاتی فوق‌مدرن. سربازانی که دست به ماشه آماده‌اند از آمریکا دربرابر هر نیروی مهاجمی دفاع کنند. اینجا ما آن اسطوره مقمحل شده‌است. نقاب برداشته شده و مشخص شده پشت آن چهره بزرگ‌شده و تجهیزات افسانه‌ای که در فیلم‌های هالیوودی با شجاعت، در دشمنی را به شکست وا می‌دارند. سربازانی متزلزل با روحیه‌هایی شکست‌خورده پنهانند. یکی دچار مشکلات روحی است و الکلی شده است، یکی به شکلی رسواگر می‌ترسد و دیگری شوکه شده است. آنها نه در برابر دوربین‌های کمپانی‌های فیلمسازی که واقعیتی جعلی را بازنمایی می‌کنند، که در میدان نبردی واقعی گیر افتاده‌اند و دیگر نمی‌توانند از این واقعیت وحشتناک فرار کنند. برهنه و درهم شکسته با واقعیت تنها مانده‌اند و احتمالاً از این به بعد همه تلاش دستگاه رسانه‌ای آمریکا در این خلاصه می‌شود که آنها را گوشه‌ای پنهان کنند تا به تصویر مسلط و بر ساخته هالیوود خللی وارد نشود. ✂



تلنگر محل ماست!

✂ حاضر شده‌بودیم و منتظر که بیایند دنبال‌مان و برویم جزایر تنب‌که مسؤول روابط‌عمومی سپاه زنگ زد و گفت مهمان دارند و دو سه ساعت دیرتر می‌آیند دنبال‌مان.

از آن حالت آماده‌باش درآمدم و برگشتم و نشستم روی صندلی. در این فکر بودم که چقدر سپاه با آن همه دم و تشکیلات بی‌نظم و بی‌برنامه است که به خاطر یک «مهمان» ما باید سه ساعت معطل بشویم. اصلاً مگر هیچ ماشین و شناور دیگری در جزیره بوموسا نیست که ما را بر برد جزیره تنب؟ یعنی سپاه این‌قدر دستش خالی است که اگر یک مهمان ناخوانده به جزیره بوموسا بیاید باید همه برنامه‌هایش را تعطیل کند و همه نیروهایش را به خط کند که از آن مهمان پذیرایی کنند؟ اصلاً این مهمان کیست که این‌قدر مهم است؟ لابد یکی از فرماندهان عالی‌رتبه است که خواسته سرزده از جزیره بازدید کند وگرنه چرا باید قرار ما را سه ساعت عقب بیندازند که به این مهمان پرافزاده برسند؟

سه ساعت، در جزیره‌ای که سر و ته‌اش ۲۰ دقیقه پیاده‌روی است، سه سال گذشت. از این ساحل به آن کرانه. از این خیابان به آن خیابان. بالاخره مسؤول روابط عمومی زنگ زد و گفت جلوی در منتظرمان است. سوار تویوتا هایلوکس سپاه شدیم و همین اول کاری به خنده و شوخی سه ساعت معطلی‌ام را به روی راننده آوردم. راننده هم خندید: «ببخشید دیگه مهمون ناخوانده بود، بچه‌ها باید می‌رفتند استقبالش.»

نیشخند زدم: «حالا کی بود این مهمون ناخوانده‌تون؟»

با همان حالت گفت: «به ناو آمریکایی!» تازه دوزاری‌ام افتاد. خودم را جمع و جور کردم: «ناو آمریکایی؟ کجا؟» تازه از توی آینه نگاهم کرد و ادامه داد: «تازه از تنگه اومده بود داخل، بچه‌ها رفتن استقبال، بعد هم تحویل بچه‌های جزیره بعدی دادن و اومدن، الان هم که خدمت شما مییم.»

ماجرا را دقیق‌تر از زبان همسفران‌مان روی شناور تندروی سپاه شنیدم. البته سرعت شناور طوری بود که نه صدا به صدا می‌رسید و نه اصلاً می‌توانستم زیاد صحبت کنم، شتاب شناور مثل یک ترن وحشتناک در شهربازی قدرت تکلم را گرفته‌بود. اما شنیدم هر وقت ناو آمریکایی می‌خواهد وارد منطقه خلیج فارس شود، بچه‌های سپاه با همین شناورهای شش‌متری می‌روند کنارش و سوال‌پیشش می‌کنند و همراهش می‌روند تا تحویل شناورهای جزیره بعدی بدهند و شناورهای بعدی هم به همان ترتیب ناو را سوال‌پیچ می‌کنند که از کجا آمده‌ای و کارت چیست؟!

از کسی که فرمان شناور را دست گرفته‌بود پرسیدم: «ناو علامتی نشون نمیده وقتی نزدیکش می‌رید؟»

داد می‌زد که صدایش برسد: «نزدیکش که نمی‌ریم عاموا!»

من هم داد می‌زدم: «بالاخره تا یک مایلی‌اش

که می‌رید.»

خندید: «نه عاموا تا ۵۰۰متری‌ش می‌ریم! بعضی وقتا بالگردش رو بلند می‌کنه، مسلح می‌کنه سمت ما، ولی باکی نیس عاموا محل خودموئه، باس بفهمه محل ماست!» نمی‌دانم چرا زبان بد فرزند ایران بر کرانه خلیج فارس را که دیدم یاد همان نیروی سپاه افتادم که با لهجه شیرازی‌اش می‌گفت: «عامو باس بفهمه محل ماست!» ✂